

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

حالا چون یک فاصله‌ی زمانی هم شد فعلا برای ورود در بحث گفتیم همان بحث آخری را که در بحث اوامر در کتاب مرحوم نائینی مشغول بودیم همان بحث را دو مرتبه به اصطلاح سریعا به اصطلاح برای اینکه روز هم شروع هم هست شروع بکنیم عرض کردیم ایشان در بحث اوامری که فرمودند ترتیب بندی بحثشان به این بود که اموری فیه امور الأمر الأول و ثانی و ثالث و به این عنوان قرار دادند و بعد هم امر سادس را در دلالت صیغه بر تعبدی و توسلی و این طوری .

عرض کردیم آن که متعارف در کتب اصول است این است که در همین بحث اول غالبا مفاد صیغه‌ی إفعال را بررسی کردند غالبا و بعد مدالیل دیگر صیغه را ایشان همه را یکنواخت آورده ، حتی بحث طلب و اراده که مربوط به بحث اوامر نیست ایشان امر مثلا چهارم قرار داده این نحوی که ایشان پیش رفته حالا شاید مقرر این کار را کرده است ، این روش مطلوب نیست این روش مطلوبی که مطلوب باشد . بعدش هم در وسط مطلب باز ایشان یک مطلب دیگری دارد که باز آنجا هم توضیح می دهیم که در کتب اصول آن به نحو دیگری است به هر حال این ترتیبی را که ایشان در پیش گرفتند در بحث اوامر این یک ترتیبی نیست که متعارف در کتب اصول باشد حالا شاید بحثشان مثلا به این ترتیب بوده و الا متعارف نیست .

به هر حال در صفحه‌ی ۱۳۴ در جلد اول تا ۱۳۷۷ به عنوان امر خامس در مفاد صیغه‌ی إفعال عرض کردیم به طور کلی بحث کبری که در اینجا هست در اصول وقتی تدوین شد این مرحله‌ی از تدوین اصول بیشتر سعی شد مباحث عنوان کلی به خودش بگیرد مثل مباحث فلسفی و منطقی اما خوب بعد با این واقعیت روبرو شدند که این درست نیست خیلی جاها إفعال داریم مثلا برای اباحه است و اذا حللت فاصطاد و صید که مستحب نیست انسان از احرام درآمد مستحب باشد صید بکند اگر از احرام درآمد صید مباح است حلال است یعنی صیغه نه فقط برای وجوب به کار نبرده شده برای اباحه است برای اصل اباحه است لذا دائما مجبور شدند چیز بکنند .

و ما در همان دور دوم عرض کردیم در بحث نواهی بود عرض کردیم این که مثلا تمام مواردی که ما در آیات و روایات داریم به صیغه‌ی لا تفعل باشد اینطور نیست نه ، در خود قرآن مختلف است تعابیر مختلف ، حرم علیکم دارد مثلا و حرّموا علیهم الخبائث دارد احل لکم دارد لا تعزموا عقدة النکاح دارد الی آخره تعابیر مختلفی است یک تعبیر واحدی نیست این طور نیست که همه به تعبیر لا تفعل باشد .

عرض کردیم که بعدها نگاه کردیم مرحوم آقا ضیاء در این مقالاتشان در ذیل نواهی این مطلب را آقا ضیاء هم دارد حالا خوش حال شدیم که بالاخره ایشان هم موافقت ندیده بودم مطلب ایشان را به ذهن خودم رسیده بود در مرحوم محقق عراقی هم در بحث نواهی که ان شاء الله خواهد آمد ایشان هم دارد که این مطلبی که این ها گفتند این اصولا توضیحاتش را عرض کردیم این تقریبا از قرن چهارم شد یعنی بعبارة آخری یک توضیحی عرض کردیم حالا چون این توضیحش مفصل است من خیلی اجمالی در قرن اول و دوم مسائل اصولی خیلی به این شکل مطرح نبود لکن غالبا به صورت فتوی مطرح بود ، از فتوی از صحابه و یا غیر صحابه به صورت فتوی مطرح بود بعدها یک شکل و شمایل به خودش گرفت و شکل های اولیه ی اصول در حقیقت و این منشاء اشتباهات فراوانی در فی ما بعد شده اساس مباحث اولیه ی اصول در بین مسلمان ها راجع بود به مساله ای مثل قیاس و استحسان یعنی بیشتر راجع بود به مصادر تشریع اصلا ناظر به مصادر تشریع آیا ما با قیاس می توانیم اثبات حکم شرعی بکنیم یا نه ؟

اما الان در این اصول ما بیشتر به طرق و امارات است مخصوصا اصول شیعه اصول متاخر شیعه عرض کردم اصطلاح اصول متاخر شیعه از بنده هست مراد من از زمان مرحوم وحید بهبهانی چون واقعا از زمان مرحوم بهبهانی وضع اصول در شیعه عوض شد و تقریبا می شود گفت که خلاصه ای از این نوآوری ها و کارها در کارهای شیخ انصاری قدس الله نفسه متمثل شده تقریبا جمع و جورش آنجاست البته بعد از ایشان به نظر ما مخصوصا این دو بزرگوار مرحوم عراقی و مرحوم آقای نائینی خیلی مبانی شیخ را توضیح دادند و به نظر من مرحوم نائینی موفق تر است ، عده ای هم خوب عراقی را موفق تر می دانند . به نظر ما یعنی اوج مباحث اصول متاخر شیعه را باید در همین کلمات تا حدی هم مرحوم محقق اصفهانی حالا آن هم تا حدی اش را باید بعد شرح بدهیم .

اما این دو نفر خیلی انصافا در این جهت زحمت کشیدند و اصولا عرض کردیم وجه تمایز اصلی اصول متاخر شیعه خوب دقت کنید سعی شد مباحث اصولی را از روایات در بیاورند چون این بعد از اخباری ها بود ، اخباری ها حمله ی شدیدشان به اصول این بود که این حرف ها برای اهل سنت است با روایات اهل بیت نمی سازد اصلا اشکال اخباری ها در حقیقت این بود دیگر در این اصول متاخر شیعه سعی شد همان مباحث را از روایات مثلا شیخ طوسی می گوید استصحاب حجت است لکن می گوید چون این شیء ثابت شده و نمی دانیم آیا مانعی از آن آمده یا نه اصل عدم مانع است پس ثابت است ، دقت کنید . از زمان وحید لا تنقض الیقین بالشک دیگر مطرح شد و خیلی هم عجیب است با اینکه عرض کردیم روایت لا تنقض الیقین بالشک در کافی نیست در فقیه هم نیست شیخ طوسی در قرن پنجم آورده خود شیخ طوسی که این روایت را منفردا آورده در باب استصحاب به آن تمسک نکردند اما علمای متاخر ما

این اصول متاخر شیعه امتیاز اساسی اش این است مثلاً برای براءت اگر تمسک می کردند بیشتر به همین کل شیء مطلق مثل صدوق که عرض کردیم که آن کل شیء مطلق هم براءت مصطلح نیست حملش کردند بر براءت و الا همان براءت مصطلح نیست براءت مفاد کل شیء مطلق حلیت شیء واقعا است براءت مصطلح حلیت شیء ظاهراً است، یعنی عدم حرمت ظاهراً، رفع تکلیف، توضیحاتش را ان شاء الله عرض خواهیم کرد.

اصول در اولش این طور بود یعنی در قرن اول و دوم و اینکه مجتهد مصیب است یا نه مرادشان از مجتهد در آن قیاس بود نه در حجیت خبر البته شما نگاه کنید کتاب مثلاً احکام آمدی می گوید همان بحثی را که در قیاس کردند در خبر هم پیش آوردند و الا اساساً آن بود چون خبر شأنش طریقت است قیاس شأنش موضوعیت است، مراد من از موضوعیت این است قیاس ناشی از یک نوع خبرویت بود مثلاً قیاس را آن طوری که شما گرفتید همان تمثیل منطقی این نیست قیاس در حقیقت این بود که فقیه مجموعه ای احکام شرعی را در نظر می گیرد یک فضا سازی می کند مواردی که دلیلی بر حکم نیست مناسب با آن فضا جعل می کند یعنی مناسب با این فضا این است این اسمش شد تصویب.

و لذا خود سنی ها اشکال کردند که این چطور تصویب است شما می گوید حکم نیست وقتی نیست چطور صواب، آخر تصویب یعنی به صواب رسیدی دیگر، تصویب مصوبه یعنی شما به صواب رسیدید از آن طرف می گوید حکم نیست چطور به صواب رسیدید لذا آمدند گفتند مراد از تصویب به این معنا اگر خدا حکم جعل می کرد این بود تصویب یعنی این، این حکم، دقت کردید و الا خوب خودشان می دانند که حکم نیست وقتی حکم نیست تصویب یعنی چه؟ یعنی اگر خدا

و لذا من همیشه عرض کردم دلیلی که آقایان در آوردند گفتند که تمثیل منطقی فلان مخصوصاً این روایت معروف ابان، یا أبان إنك أخذتني بالقياس، یکی از اساتید قم می گفت من پنجاه سال این حدیث را خواندم نمی دانستم لذا اصلاً تمثیل منطقی نیست در انگشت دیه انگشت زن و اینها آن تمثیل نیست قیاس عبارت از این بود یک نوع فضا سازی بشود من جمله از این فضا سازی ها تمسک به عموماً بود تمسک به قواعد کلی بود، این را هم قیاس می گفتند این را هم یک نوع قیاس حساب می کردند در صورتی که قیاس تمثیل منطقی که الان ما می گوئیم نیست.

ولذا اصولا در قرن اول که قرن صحابه و تابعین است قیاس نمی گفتند رای می گفتند در قرن دوم در زمان ابو حنیفه در کوفه اسمش قیاس شد نوشتند اهل سنت هم نوشتند کان رأی عمر کذا مثلا ، رای را همان قیاس مثلا آن وقت این طور بود یعنی این به این نکته بود یا نکته روشن شد ؟

و لذا موضوعیت داشت مثل این که شما وقتی که بخواهید به طبیب مراجعه بکنید خبرویت طبیب را حساب می کنید ، می آمدند می گفتند این فقیهی است کاملا مسلط است به فقه احکام فقه را مسلط است تناسبات فقه را مسلط است پس اگر مطلبی گفت این درست است اما در بحث حجیت خبر اصلا بحث خبرویت نیست طریقت صرف است در بحث حجیت خبر طریقت صرف است طریق است اصلا بحث خبرویت مطرح نیست ، بله گفتند ضابط باشد ضابط یعنی درست ضبط کرده باشد باز هم خبرویت .

و لذا بعضی هایشان گفتند همان بحث ، این تصویب را بعدی ها آمدند در مثل خبر هم مطرح کردند عرض کردیم دیگر شرح طولانی دارد حالا نمی خواهیم وارد این بحث بشوم ، کاش این مقدار هم وارد نمی شدیم . بعد تدریجا این مباحث اضافه شد مخصوصا با درج مطالب اصولی در کلام این خیلی موثر بود .

اصلا عده ای از علمای معروف اصول مثل فرض کنید قاضی عبدالجبار که خوب واقعا یک مغز متفکری است انصافا اهل تهران بوده اهل ری بوده می گویند چهارصد هزار صفحه به خط خودش نوشته بوده خیلی مرد فعالی است انصافا مرد پرکاری است ، این مغنی اش رسما ۱۷ جلد ۱۶-۱۷ جلد است بعضی مجلداتش دو تاست مجموعا ۲۰ جلد است مغنی ایشان خوب این در بحث امامت هست و کلام هست اصولش هم همان جاست در همان مغنی است مباحث اصولش در همان است یک اندماجی ما بین اصول مخصوصا نزد متکلمین با مباحث کلامی پیش آمد .

همان نفس کلامی که مطرح بود مثلا قبح عقاب بلا بیان ، دفع ضرر محتمل این دفع ضرر محتمل را در اصول آوردند شد مثلا وجوب احتیاط و لذا ما چند بار عرض کردیم این که الان آمده قبح عقاب بلا بیان که از زمان وحید آمده این در اصطلاحات ما این در حقیقت اصطلاح کلامی است اصطلاح اصولی نیست یا حق الطاعة که اخیرا بعضی ها اضافه کردند بر وجوب احتیاط به عنوان حق الطاعة ، حق الطاعة هم کلامی است .

ما خیلی تاکید کردیم که صحیح این است که شما در مسائل هر علمی اصطلاحات همان علم به کاربرده بشود حتی اصطلاحات علم دیگر به کار برده نشود چون مفهوم عوض می شود ، اصلا در اصول ما در عقاب صحبت نمی کنیم در طاعت صحبت نمی کنیم در اصول ما

در تنجز صحبت می کنیم ، آقای بروجردی در درس می فرمودند که شافعی گفته موضوع اسم اصول حجت است ، دیدم بعضی تقریرات ایشان که اخیرا چاپ شده نوشتند ندیدیم لکن این احتیاج به شافعی ندارد واقعا همین طور است اصلا در اصول کلا روی تنجز بحث کردند شما از اول اوامر بگیرید تا آخر اصول عملیه روی تنجز است .

لذا این تعبیر که آیا مثلا قبح عقاب بلا بیان اصلا این تعبیر کلامی است اصلا مناسب نیست در اصول این تعبیر ، آیا به مجرد احتمال حکم منجز می شود یا نه ، آیا احتمال منجز هست ، آیا محتمل متنجز هست ، باید این جور بحث کرد ، آیا مجرد احتمال کافی است ، مجردی که ما احتمال بدهیم کافی است برای تنجز حکم ؟ آن وقت اگر حکم منجز شد حکم منجز موضوع ادله ی جزائی است ، احکام جزائی است قاعده اش این طور است . یعنی حکم فی نفسه موضوع جزاء نیست جزاء یعنی عقوبت و ثبوت ، ثواب و عقاب . حکم شارع حکمی را قرار داد این فی نفسه موضوع عقاب ، وقتی منجز شد یعنی وقتی که مکلف با او رابطه پیدا کرد این رابطه را در اصول ما شرح می دهیم شرح اصول کلا در این رابطه است .

مثلا فرض کنید با صیغه ای افعال بود آیا وجوب فهمیده می شود این رابطه پیدا کرد با وجوب دقت کردید ؟ یعنی وجوب منجز می شود با صیغه ای افعال وجوب منجز می شود ، اگر یک حکمی منجز شد موضوع احکام جزائی است ، حکم فی نفسه موضوع احکام جزائی نیست ، حکم اگر توسط رسول الله بیان شد توسط امام صادق لکن به ما نرسید این موضوع احکام جزائی نیست ولذا بحث عقاب و اطاعت و دفع ضرر محتمل و این حرف ها اصلا مناسب نیست در اصول آورده بشود آن که مناسب است در اصول آورده بشود بحث تنجز است آیا تنجز پیدا می کند یا تنجز پیدا نمی کند ، ببینید ولیندروا قومهم این یندروا مرحله ی تنجز است . فلولا نفر منهم ... لیفتقوها فی الدین این مرحله ی به اصطلاح تعلم است این یک مرحله ی تنجز است مرحله ی دوم ولیندروا قومهم آن را که یاد گرفته یاد بدهد لعلهم یحذرون این یحذرون مرحله ی امتثال است . یک مرحله ی امتثال هست ، مرحله ی احکام جزائی هست ، لعلهم یحذرون .

ما در اصول بحثمان این است این بحث ها به این شکلش از قرن چهارم شده البته اولین کتاب اصولی که در کتب اهل سنت رسما هست اصولی است که شاگرد ابو حنیفه نوشته به نام شیبانی من فعلا نمی دانم اصلا این نسخه ی خطی اش هم پیدا بشود یا نشود اسمش این است ، اما آن که الان موجود است کتاب شافعی است ، زمان حضرت رضا نوشته این کتاب را «الرسالة» این چاپ شده و نسخه اش هم موجود است . علی ای حال انصافا اما از این بحث هایی که شما می بینید درش نیست در عالم دیگری است این نحوه ی اصول این ها

تدریجا دیگر مخصوصا معتزله، معتزله خیلی لهم شأن در این ترویج علم اصول، تدریجا به خاطر همین جریانی که در نزد معتزله بود تدریجا نزد ما بود.

همین عده‌ی شیخ طوسی خیلی اصول اصولی نیست، شما عده‌ی شیخ طوسی را اگر حال داشتید بخوانید خیلی اصول متعارف اهل سنت به خلاف ذریعه‌ی سید مرتضی استاد ایشان، ذریعه‌ی سید مرتضی کاملا اصولی است همین اصولی که ما الان داریم اوامر و نواهی همین ترتیبی که ما داریم، در قرن پنجم است ذریعه‌ی سید مرتضی.

بعد از آن هم چون ابن حاجب یک مختصری از علمای اهل سنت شافعی باید باشد، یک مختصری در اصول دارد این کتاب رسمی و درسی اصول در حوزه‌های دینی شان بود، خیلی هم شرح دارد شاید من یک دوره‌ای از شرح‌هایش را، پانزده تا هاشیه است، ده تا یازده تا حاشیه با همین مختصر اصولی ابن حاجب، خیلی شرح دارد. این دیگر ولذا مرحوم علامه هم در کتب خودش همان روش ابن حاجب دائما اسم ایشان را هم می‌برد در معالم هم دیدید دیگر و قال ابن الحاجب، چون این کتاب اصولی متعارف آن زمان این بود.

اخباری‌ها که در قرن یازدهم آمدند به شدت به اصول حمله کردند بعد از قرن سیزدهم که مرحوم وحید بهبهانی، دوازدهم که مرحوم وحید بهبهانی رسیدند و، ایشان شروع کردند یک اصول جدید شیعه، برائت را با حدیث رفع گفتند قبل از ایشان کسی برائت را با حدیث رفع، الان هم برای نکته فقط عرض می‌کنم.

شاید تعجب بکنید حدیث رفعی که ما الان داریم شیخ طوسی اصلا نیاورده این را با اینکه ایشان به برائت تمسک می‌کند، اصلا این حدیث رفع در کتاب شیخ طوسی نیست در هیچ یک از کتب شیخ طوسی این حدیث رفع نیست نه در تبیان تفسیر، نه در مبسوط، نه در خلاف، نه در نهایت، نه در کتب حدیثش استبصارش تعجب آور هم هست انصافا هم تعجب آورد است شاید برای شما، حدیث رفعی که هست در مبسوط هست که از اهل سنت است، اهل سنت رفعشان سه تاست: نسیان و خطا و اکراه این که در کتب اهل سنت است همین سه تاست. این شش تا یا نه تا که در کتب ما آمده که من جمله ما لا یعلمون است این اصلا در کتب شیخ طوسی نیست و این در کافی هم هست اما در اصول کافی است ما موارد دیگر هم پیدا کردیم که در اصول کافی هست شیخ طوسی نقل نکرده ظاهرا یا اصول را نداشته یا ندیده یکی از این دو تا به هر حال ایشان از کافی تقریبا ۸۰ درصد فروع کافی را نقل می‌کند لکن از اصول نقل نمی‌کند، نمی‌دانم چرا حالا یا نظرش روضه را هم نقل نمی‌کند از هشت جلد کتاب معروف نسخه‌ی معروفی که الان داریم از هشت جلد از پنج جلد نقل می‌کند ۸۰ درصد کافی تقریبا در تهذیب و استبصار وجود دارد تهذیب دیگر استبصار تلخیصش است، اما حدیث رفع را ندارد.

اما این را مثلاً فرض کنید تصادفاً به عکس اخباری‌ها اول حدیث رفع را آوردند ملا محمد امین استرآبادی لکن اخباری‌ها حدیث رفع را زدند به شبهات موضوعیه، این وحید بهبهانی بود که زد به شبهات حکمیه دیگر از زمان وحید این سه قرن اخیر دیگر من المسلمات شد که می‌خورد به شبهات حکمیه هم می‌خورد البته مسلماً ما قبول نکردیم حدیث رفع، حدیث رفع شش تایی یا نه تایی به لحاظ سند و متن هم مشکل دارد هم متنش مشکل دارد هم سندش و هم دلالتش بحشش ان شاء الله در محل خودش.

به هر حال اما می‌خواستم این را عرض کنم این ترتیبی را که ایشان مرحوم، چون ما بنا گذاشتیم روی فوائد ایشان متعرض بشویم این خیلی ترتیب متعارف در کتب اصول از قرن چهارم و پنجم نیست اواخر چهارم. قرن سوم و اوایل سوم کتاب رساله‌ی شافعی است که اصولاً این سنخ نیست اما کتاب مفیدی است.

اما به هر حال انصافاً شافعی در وقت موتش ۵۴ سال بود آن هم ۵۴ سال قمری به اصطلاح و انصافاً خوب موفق است انصافاً هم الام کتاب قشنگی است مرد پخته‌ای است انصافاً در تقریب و تهذیب دارد حالا من فعلاً آنجا دیدم نقل می‌کند که کان یفتی فی مسجد رسول الله وهو ابن خمسة عشر سنة خیلی مهم است از پانزده سالگی فتوا می‌داده در مسجد النبی اگر راست باشد این عبارت اشتباه نکرده باشد خیلی تعجب آور است. چون اینها سن ۲۰ سالگی را برای تحمل حدیث می‌گفتند تازه برود یاد بگیرد حدیث ۲۰ ساله آن وقت ۱۵ ساله آن وقت بعد از تحمل حدیث تا برسد به مقام فقاہت، کان یفتی فی مسجد النبی وهو ابن، نمی‌دانم راست و دروغش را فعلاً خبر ندارم. علی‌ای حال مرحوم نائینی در این امر پنجم بیشترین بحث آقایان در بحث اوامر در صیغه‌ی امر و حتی در ماده‌ی امر همین وجوب است قد عرف أن صیغة الأمر ليست موضوعة للطلب ولا غيره من المعاني المذكورة لها، عرض کردم این موضوعه این روی مبنای مرحوم نائینی است این مبنای نائینی به این، چون عرض کردیم مرحوم آقای نائینی خلافاً للمشهور قائل است که معانی حرفی ایجاد می‌کنند اختطاری نیستند ایشان قائل به ایجاد است، ایجاد یعنی حرف این معنا را ایجاد می‌کند، مثلاً کلمه‌ی کتاب وضع شده برای این اما من وضع نشده برای ابتداء، ابتداء را ایجاد وقتی شما به کار بردید ایجاد می‌کند، ایشان معانی من را به اصطلاح معنای اسمی را اختطاری می‌دانند یعنی خطور می‌کند معنا به ذهن و معنای حرفی را ایجاد می‌دانند این از اصطلاحات مرحوم نائینی است.

عرض کردم و توضیح کافی عرض کردم تا آنجایی که من خبر دارم البته خبرهای ما خیلی ناقص است اولین کسی که این کلمه‌ی ایجاد را با حرف به کار برده مرحوم نجم الاثمه‌ی رضی است در کتاب شرح کافیۀ ایشان در معنای حرفی یوجد المعنی فی غیره، من احتمال می‌دهم چون نائینی ننوشت از آنجا گرفته و ظاهرش هم این نیست که ایشان عبارت این را خوانده باشد حالا شاید در مثلاً مباحثات و اینها

صحبت شده و الا ایشان ایجاد دارد. دیدم بعضی از علمای اهل سنت هم چون کتاب در نحو است کافیه هم برای ابن حاجب است شافیه و کافیه این دو کتاب ایشان هم واقعا فوق العاده است ها خیلی استفاده می شود از آن هم شرح کافیه ی ایشان و هم شرح شافیه ی ایشان. یکی از حضار: همان روایت منسوب به امیرالمؤمنین است.

آیت الله مددی: خوب آن روایت را آورده ایشان لکن مشکل این در حاشیه اش نوشته این روایت امیر با قطع نظر از سند این در خود حرف روشن نیست ما دل علی یعنی چند تعبیر آمده در خود حاشیه ی این کتاب ما سابقا توضیح دادیم حق هم با ایشان است با محشی است آن روایتی که به امیرالمؤمنین منسوب علی تقدیری صحة السند آن روایت در معنای حرفی اش هم چندتا تعبیر است یکی اش اوجد است تعابیرش مختلف است یکنواخت نیست اما این تعبیر را مرحوم نجم الائمه ی رضی دارد ما یوجد المعنی فی غیره این را مرحوم نجم الائمه ی رضی دارد و عرض کردیم احتمال می دهیم شاید مرحوم نائینی گفت.

بله بل إنما هو، دقت می کنید؟ موضوعه، صیغه ی إفعال، لإيقاع ایقاع یعنی ایجاد دقت کردید؟ این مبنای مرحوم نائینی است، لإيقاع النسبة، چون مبنای ایشان چون معانی هیأت معانی حرفی هستند هیأت حکمشان حکم حروف است همچنان که حروف ایجاد هستند هیأت هم ایجاد دقت کردید ایشان تعبیر دارد لإيقاع النسبة.

عرض کردیم عده ای از آقایان من دیدم از معاصرین و غیرهم نوشتند للنسبة الطلبية قدما نوشتند للطلب بعضی ها اضافه کردند متاخرین للنسبة الطلبية و مرحوم نائینی این را اضافه کرده لإيقاع النسبة نه خود نسبت طلبية چرا چون ایشان معانی حرفی را ایجاد می دانند خطاری نمی داند، اگر می گفتیم نسبت طلبية باز خطاری می شد و عرض کردیم آن نسبت طلبية هم درست نیست چون نسبت یک مفهوم انتزاعی است بعد از اینکه امر کرد نسبت درست می شود می گوئیم این آقا امر است آن مأمور است این مأمور به، امر بعد از امر نسبت درست می شود یک نسبت ثلاثی. چون عرض کردیم اراده ی تشریعی قوامش به سه چیز است مرید و مراد و مراد منه، اراده ی تکوینی دو چیز است مرید و مراد شما می خواهید دستتان را تکان بدهید مرید و مراد، اما در اراده ی تشریعی لذا اگر تخلف می شود به خاطر اینکه مراد منه هست، مرید و مراد و مراد منه. می گوئیم برو بیرون این مراد منه آن شخص است، مرید هم قائل است و مراد هم بیرون رفتن است.

این نسبت طلبی که آقایان اسمش را گذاشتند که بین سه جهت ایجاد می شود مثلا در باب بعث گفتند نسبت درست می کند نسبت تملیکی یعنی این را من تملیک کردم کتاب را در مقابل، عرض کردیم آنجا نسبت انتزاع می شود این هم یکی از اشتباهات است در عده ای

از کتب اصول متأخر من دیدم اسم نمی برم شاید شما هم دیده باشید بالنسبة الطلبية نه نسبة الطلبية درست است نه أيقاع النسبة درست است نه حرف نائینی که ایجاد می گرفتند درست است نه این حرف که نسبة طلبية .

على أي حال بل هي موضوعة لإيقاع النسبة بين المبدأ والفاعل ، مراد از مبداء در اینجا مرید است مراد از فاعل هم مراد منه ، البته عرض کردیم اگر بخواهیم دقیق تر بگوییم و مراد یک نسبت ثلاثی است نه نسبت ثنائی نسبت بین دو طرف نیست بین سه چیز است بین مرید و بین مراد منه که مخاطب باشد و بین مراد که بیرون رفتن باشد ، یک نسبتی بین این سه تا پیدا می شود حالا ایشان نوشته بین المبدأ والفاعل یک چیزی یکی اش را حذف فرمودند .

لدواعي منها الطلب ، ایشان طلب را از قبیل داعی می دانند انگیزه ، آن وقت داعی در خود او وارد نمی شود اصلاً داعی البته بعد یک معنا و منها التحديد و منها الامتحان ، عرض کردم در عده ای از حواشی معالم هم من دیدم در کتب قدیم هم آمده در کتب اهل سنت ، اهل سنت فی ما بعد قرن ششم و هفتم و هشتم در این مباحث خیلی وارد شدند دیگر خیلی حال آدم به هم می خورد مباحث خیلی مثلاً صیغه ی افعال را تا پانزده تا مورد برایش پیدا کردند که صیغه ی افعال تحديد و تعجيز و تصغير و الى آخره دیگر انصافاً خیلی ، حالا مرحوم نائینی می فرمایند تمام اینها از قبیل دواعی و انگیزه است اینها معانی صیغه ی افعال نیستند و منها التحديد و منها الامتحان و منها غير ذلك وليست الصيغة من أول الأمر مستعملة في الطلب ، صحيح این است که نه مستعملة في الطلب عرض می کنیم بعد .

وللمنشئ فيها مفهوم الطلب ، انشاء نشده مفهوم طلب نه واقع طلب است مفهومش نیست ، بل بها يوجد مصداق من الطلب ، یک مصداقی از طلب چون طلب شما یا تکوینی است یا تشریعی ، اگر خودتان انجام دادید تکوینی است ، اگر به عهده ی کسی دیگری گذاشتید می شود تشریعی . اگر شما کتاب را باز کردید می شود تکوینی گفتید کتاب را باز کن می شود تشریعی ، دقت فرمودید ؟

داعي الطلب دون ما إذا كان بداعي التحديد والتعيين نعم فيما إذا كان بداعي الإمتحان ، عرض کردیم که در کتب اصول قدیم در همین متأخرها مثل کفایه اصلاً اوامر امتحانی را برایش یک حساب خاصی باز کردند . ایشان می گوید اگر داعی امتحان باشد ممکن أن يقال إنه طلب غاية أن صدق الطلب عليه ليس لمكان مطلوبة الفعل لمصلحة فيه بل لمكان بعث حركة عضلة العبد ، مثلاً می گوید برو آب بیاور می بیند حرف را گوش می کند از اتاق می رود بیرون یا نه نمی خواهد آب نمی خواهد این لمصلحة فيه ، در خود فعل که آب باشد مصلحتی نیست می خواهد ببیند حرف گوش می کند حرف شنو هست یا نه .

این را عرض کردیم حتی صاحب کفایه اصطلاحا اسمش را گذاشته اوامر انشائی یک اصطلاحی است در کفایه در مقابل اوامر فعلی یعنی وجوب انشائی یعنی حکم انشائی و حکم فعلی ، حکم انشائی حکم امتحانی را می گوید ایشان این هم یکی از اصطلاحات است حکم انشائی را یعنی آن که به داعی امتحان است ، حکم فعلی آن که مصلحت درش باشد مثلا آب می خواهد می گوید برو آب بیاور ایشان حکم فعلی و انشائی را این جور معنا کردند در کفایه احتمال می دهم آقای بروجردی هم شاگرد ایشان در این تقریرات ایشان به نظرم این طوری می آید همین مبنا ، عرض کردیم این مبنا قابل قبول نیست این ...

اصولا عرض کردیم اینها چون تصورشان بیشتر تصور عبد و مولی بود این طور بود چون این غالبا مولی است می خواهد ببیند عبد اطاعت می کند یا نه اگر ما رفتیم روی قانون ، قانون درش عادتاً امتحان نیست اصلا در قانون مگر در یک حالاتی مثل حالات جنگ ، آمادگی و استعداد مثلا بوق می زنند که افراد فرار بکنند ، آذیری می کشند که کاری بکنند والا در اوامر قانونی اوامر امتحانی معنا ندارد اصلا در قانون اوامر امتحانی معنا ندارد .

و لذا این تقسیم مرحوم آخوند هم که الان حکم انشائی داریم و فعلی ، انشائی را به معنای امتحانی گرفتند فعلی را به معنای واقعی گرفتند این قابل قبول نیست ، مرحوم نائینی انشائی را به معنای حکم قبل از فعلیتش گرفته مثلا الان شما وجوب نماز ظهر دارید اما فعلیت پیدا نکرده اقم الصلاة لدلوك الشمس فعلیت پیدا نکرده ، فعلیتش بعد از زوال است بعد از اذان به قول ما بعد از زوال است . عرض کردیم این مطلب مرحوم آقای نائینی هم علمی نیست فنی نیست آقای خوئی هم مبنایشان همین است فرق بین انشائی و فعلی را به فعلیت موضوع می دانند ، فعلیت موضوع در مباحث قانونی جایگاهی ندارد آن تاثیری ندارد در باب حکم حقیقت انشاء و حقیقت قانون آنها تاثیر ندارد ، دیگر حالا صحبت هایش چون شده .

به نظر ما فعلیت را زدیم به مقام ابراز یا ارسال رسل و انزال کتب ، یعنی اگر فرض کنید مجلس یک حکمی را تصویب کرد ما دام در وسائل اعلام جمعی در وسائل ارتباط جمعی نیامده فعلی نشده حکم فعلی نشده است . پس انشائی در جایی است که در مقام واقع جعل شده فعلیتش به ابرازش است به ابصال رسل و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا ، فعلیتش به آن نبعث رسولا است به بعث رسل و انزال کتب که اصطلاحا به مرحله ی بیان شدن و احتمال دارد حدیث مبارک ان الله سکت عن اشیاء لم یسکت عنه نسیاناً که از امیرالمؤمنین نقل شده فلا تکلفوها ناظر به این مرحله باشد که شاید در مرحله ی انشاء بوده اما به مرحله ی ابراز نرسیده است یک جهاتی بوده مصالحی بوده که به مرحله ی ابراز نرسیده است .

یکی از حضار: فعلیت موضوع موجب تنجز پس هست؟

آیت الله مددی: نه فعلیت موضوع ربطی ندارد فعلیت موضوع این است که انسان عمل را انجام بدهد کاری در اصول ندارد در قانون ندارد بحث قانونی ندارد.

یکی از حضار: الان برای بحث مساواک

آیت الله مددی: اصلاً بحث فعلیت موضوع اذان بگویند یا نگویند حکم جعل شده این حکم هم به ما رسیده می خواهد موضوع در خارج اذان پیدا بشود یا نشود، آن موضوع فعلیت موضوع را برای این است که اتیانش کنیم امثالش کنیم ربطی به تنجز ندارد ربطی به فعلیت ندارد.

یکی از حضار: اوامر امتحانیه نفس الامر مهم است یا مامور به؟

آیت الله مددی: مامور به، اوامر امتحانیه را قبول نکردیم چرا سؤال می کنید چیزی که قبول نکردیم چرا سؤال می کنید؟ اوامر امتحانی را قبول نکردیم بنا بر قانونی نظام قانونی، برای عبد و مولی خوب است این بیشتر در نظام عبد و مولی و ذهنیت عبد و مولی است، مولی می خواهد ببیند عبدش مطیع هست این را می شود تصور کرد لکن ما نظام عبد و مولی را قبول نکردیم ما در اصول نظام قانونی را قبول کردیم در نظام قانونی اوامر امتحانی معنا ندارد، قانون برای امتحان معنا ندارد. علی ای حال روی نظام قانونی هم فعلیت به این معنا معنا ندارد یکی از حضار: پس اصلاً اوامر امتحانیه نداریم؟

آیت الله مددی: اصلاً، بله یک نوع آمادگی هست و آن هم خودشان می گویند آمادگی

یکی از حضار: پس قضیه ی حضرت ابراهیم چطور می شود؟

آیت الله مددی: آنجا واقعا بوده امر داشته به ضرب لکن خدا عوض کردند امر دیگری کردند، بدل برایش قرار دادند یا ابت افعل ما تؤمر، تؤمر هم دارد، ستجدنی إن شاء الله من الصابرين، علی ای حال آنجا ظاهراً امر بوده لکن خدا بدل آن را قرار داده است.

علی ای حال اوامر امتحانی که بخواهد ببیند حضرت ابراهیم حالا بر فرض هم ما قبول بکنیم آنجا امر امتحانی بوده این موردی است این مورد تفسیر قانون به درد تفسیر قانون نمی خورد، به درد اصول نمی خورد من عرض کردم یک نکته ی خیلی مهم است که توجه به آن

نشده متاسفانه یکی از ضوابط مهم بحث های اصولی از قرن دوم به بعد دقت کنید هر مطلبی که در چند مساله ی فقهی تاثیر گذار بود این را در اصول گذاشتند اگر در چند مساله ی فقهی تاثیر گذار نبود در فقه گذاشتند .

مثلا ملازمات الان مثلا من باب مثال می گویند مثلا برای زن یهودی و نصاری چون در احکام ذمه بود که موی سرش را می شود در بیاورد یکی چیز در ملازمات ، اگر موی سر زن یهودی و نصرانی می شود موی سرش را در بیاورد و روسری نپوشد پس بالملازمة يجوز النظر إلى الشعر ، ببینید این اسمش شد ملازمات ، لکن این ملازمات در اصول ما نیاوردیم این در فقه می آورند . هر جا ملازمات جزئی باشد این را در فقه آوردند دقت کردید ؟

مثلا می گویند اگر شما عصیر عنیه قلیان پیدا کرد نجس می شود تا ذهاب ثلثین شما اگر قاشق به هم زدید تا ذهاب ثلثین می گویند خود عصیر که پاک می شود آن قاشق هم پاک می شود بالملازمة ، چون در روایت نیامده که بعد قاشق را بشویید ، خوب این قاشق در خود عصیر بود خود دیگ وقتی نجس شد آن عصیر دیگ هم نجس می شود دیگر در روایت نیامده که دیگ را بشویید ، پس بالملازمة دیگ هم پاک می شود این اسمش را گذاشتند ملازمات اصطلاحا ، این ملازمات اگر جزئی باشد که من مثالش را زدم این در فقه است ، اگر ملازمات کلی باشد اگر امر به شیء مقتضی نهی از ضد است این ملازمات کلی است ، اگر یک شیئی مأمور به شد ضدش منهی عنه است این ملازمة را در اصول آوردند دقت کردید ؟ پس این ضابطه و معیار همیشه در ذهن مبارکتان باشد ، معیار مساله ی اصولی این است که در یک مورد بیشتر جریان ، اگر قصه ی عبد و مولی باشد قصه ی واحده است

یکی از حضار : هر دو به نفع قضیه ی خارجی است چه ...

آیت الله مددی : اصلا کار و بار فقهی ندارند اصلا بحث فقهی ندارند .

و لذا دقت کنید مثلا آیه ی مبارکه ای که در باب عده که آیا عود ضمیر اگر برگشت تخصیص عام هست یا نه دارند آقایان چیست آن آیه والمطلقات یتربصن بعد آن آیه ذیلش دارد که غرض خود اولش مطلقات عام است بعد ذیلش که رسیده بحث عده دارد گفتند لذا این آیا تخصیص می زند که مطلقات خصوص رجعی است یا بائن هم شامل می شود این مثال را آوردند که آیا استخدام چیست .

بعضی از آقایان معاصر من دیدم شاید هفت ، هشت ، ده صفحه راجع به این موضوع بحث کردند اصلا این بحث اصولی نیست چون این فقط یک مورد است چون این کلام عرفی نیست ، مثلا یکی بگوید علما به دیدن من آمدند به آنها گفتم به آنها یعنی به اصولیین آنها گفتم یا به نحوی ها گفتم

یکی از حضار: وبعولتهن

آیت الله مددی: وبعولتهن احد بردهن، صدرش مطلق مطلقات است ذیلش برای طلاق رجعی است، گفتند نمی خواهد حالا بحث کنیم بحث من سر این نیست که استخدام است یا تخصیص است بحث من این است که اصلا این مساله اصولی نیست، این یک مورد در آیه ی اجمال پیدا کرده این باید حل مورد بشود.

مضافاً که ما عرض کردیم اصولاً طلاق بائن در قرآن نیامده مطلقات از همان اول مراد رجعی است اصلاً نه استخدام است نه این حرف هایی که زدند این حرف هایی که تخصیص و استخدام و اینها هیچ کدامش اساس ندارند حالا کار به آن حرف نداریم، اصلاً آن بحث اصولی نیست دقت می کنید؟

چرا چون این متعارف نیست شما بگویید علما دیشب نزد ما آمدند به آنها، به آنها یعنی به خصوص نحویین گفتیم علما، ادبا بودند اصولیین بودند، نحویین بودند به خصوص این قطعاً عرف نیست این جای شبهه ندارد که شما یک جمع بیاورید بعد ضمیر را به بعضی از جمع برگردانید این قطعاً عرفی نیست، عرفیت ندارد.

پس اگر در موردی به کار برده شد این موردی است این را در اصول بیاورید دقت کردید چه می خواهم بگویم؟ شما برای آن مورد هم غیر از همان آیه دیگر مورد دیگر ندارند، فوqش این آیه اجمال دارد یا باید به قرینه ی روایت اهل بیت یا علمای اهل سنت با همان راه هایی که خودشان دارند علمای اسلام راه حلشان این است با قاعده ی اصولی حل نمی شود آن اصلاً قاعده ی اصولی ندارد آن دقت کردید؟ این را خوب دقت کنید که در مسائل اصولی معیار اساسی اش این است که باید در عده ای از مسائل سریان داشته باشد جریان داشته باشد اگر در مگر مساله ی خاص قصه ی حضرت ابراهیم خیلی خوب حالا قبول کردیم اینجا اوامر امتحانیه قصه ی حضرت ابراهیم سلمنا، این قصه ی خاص است این به درد اصول نمی خورد دقت کردید؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین